

در باره نتایج انتخابات ریاست جمهوری و تبعیض علیه زنان در ایران

مهرداد درویش پور

گفتگو با مهدی فلاحی در صدای آمریکا

{youtube}UUTqZTvkDa4{/youtube}

با نتیجه شگفت‌انگیز انتخابات، آیا مخالفین مشارکت باید در داوری‌ها نشان تجدید نظر کنند؟

بیژن برهمندی

گفتگوی رادیو فرانسه با مهرداد درویش پور، علی‌کشتگر و مراد ویسی

آیا گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های اپوزیسیون که معترض به سیاست‌های
سختگیرانه و شرایط غیر عادلانه انتخابات از رای دادن امتناع کردند
و یا آنرا تحریم کردند، در داوری اشتباه کرده بودند؟ آیا
اپوزیسیون باید در ترسیم استراتژی انتخاباتی خود تجدید نظر کند؟

آیا گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های اپوزیسیون که معترض به سیاست‌های سختگیرانه و شرایط غیر عادلانه انتخابات از رای دادن امتناع کردند و یا آنرا تحریم کردند، در داوری اشتباه کرده بودند؟ آیا اپوزیسیون باید در ترسیم استراتژی انتخاباتی خود تجدید نظر کند؟

سرانجام انتخاباتی که تقریباً همه مفسران در ایران و جهان آنرا با واژه شگفت‌انگیز توصیف کردند، در همان دور اول به نتیجه رسید و حسن روحانی، کاندیدائی که کوشید خود را از بقیه نامزد های انتخاباتی نسبت به بیت‌رهبری فاصله دارتر نشان دهد، به پاسداران نسبت به فعالیت‌های اقتصادی هشدار دهد و بویژه از اعتدال در

مراودات بین المللی سخن بگوید، پاداش خود را با بیش از هژده میلیون رای از مردم گرفت.

براستی چرا مسئولانی که در ماه‌های اخیر بارها به “مهندسی انتخابات” خود می‌بالیدند، به چنین سکوت و انفعالی متوسل شدند؟ چگونه رای‌های مردم اینگونه امانت‌دارانه خوانده و شمرده شد؟

آیا گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های اپوزیسیون که معترض به سیاست‌های سختگیرانه و شرایط غیر عادلانه انتخابات از رای دادن امتناع کردند و یا آنرا تحریم کردند، در داوری اشتباه کرده بودند؟ آیا اپوزیسیون باید در ترسیم استراتژی انتخاباتی خود تجدید نظر کند؟ در میز گرد رادیوئی این هفته، با دعوت از آقایان علی کشتگر فعال سیاسی مقیم پاریس، مهرداد درویش پور جامعه‌شناس و فعال سیاسی مقیم سوئد، و مراد ویسی روزنامه‌نگار و تحلیلگر مسائل سیاسی ایران در پراگ، می‌کوشیم درباره علل و پیامدهای انتخابات در ایران گفتگو کنیم.

http://www.persian.rfi.fr/aef_player_popup/rfi_player#

آش ملاعلی یا انتخابات؟

منوچهر تقوی بیات

اما آشی که ملاعلی هر چهار سال یک بار به خورد خیلی‌ها می‌دهد

جلوی چشم همه ساخته و پرورده می شود و فراورده های ناب آن را که خاتمی ها و رفسنجانی ها و احمدی نژادها و نمایندگان برگزیده ی رهبر در مجلس شورای اسلامی باشد، همه می بینند و می شناسند. شگفتا که این آش این روزها چه بازار گرمی دارد و چه تفسیرهای داغی که از هرسو بازار آن را گرم تر می کند!

بجای پیش درآمد - یکی از مفسران سیاسی بلندآوازه که پیشینه ی سیاسی مرا می شناخت و می دانست از سیاست هم تا اندازه ای سر در می آورم یک بار مقاله ای را که درباره ی موش و گربه بازی آخوندها یا به قول خودشان جنگ گرگ ها نوشته بود به دستم داد. گفت: «دوست دارم این را بخوانی و نظرت را برایم بگویی». تفسیری بود از همین هایی که در سایت ها و وبلاگ ها و روزنامه هایشان هر روز می بینیم. تمرکز مقاله روی جنگ قدرت داخلی آدم هایی مانند علی اکبر هاشمی رفسنجانی و خاتمی و . . . بود. بعدها که گاهی نوشته هایش را دنبال کردم دیدم همیشه و در بیشتر مقاله هایش نظر لطفی به این مرد بی ریش دارد. شما هم می توانید این کار را بکنید، نام رفسنجانی را، با "عالیجناب" یا بی "عالیجناب" در گوگل بنویسید، چنانچه در نزد هر کدام از مفسران این چنینی بیشتر به نام رفسنجانی برخورد کردید، دم خروس را از زیر پالتو و یا بارانی او خواهید دید. پس از خواندن مقاله اش از او پرسیدم؛ تو چرا آش این ملاها را هم می زنی؟ اگر تو از رزمندگان پیشین و کنشگران پسین هستی چرا راهی خردمندانه فرا راه این ملت بیچاره نمی گذاری تا از افاضات تو به رستگاری برسند و از زیردست دین فروشان، رهایی یابند؟ و پاسخ اش باز همان تفسیرهای پا در هوای همیشگی بود.

پیش از آن که به کیفیت و کمیت آش ملاعلی پردازم، به شیوه ی پژوهشگران دانشگاه دیده که خود نیز در زیر دست آنان "بسیار آموخته ام!"، واژه های کلیدی این گفتمان را بر اساس واژه نامه ها و تعاریف دانشگاهی روشن می سازم و سپس به گفتمان اصلی می پردازم. البته در این نوشتار، کوتاه می آیم و از دانش نامه های انگلیسی و فرانسه و دیگر زبان های اروپایی چشم پوشی می کنم.

آش که واژه ی آشپز هم از آن مشتق شده است و ضرب المثل "حکمت آموز"؛ - آش سرد شد سار از درخت پرید - را از آن ساخته اند، در لغت نامه دهخدا به این شیوه معنا شده است که من برای رفع هر گونه شبهه ای عین آن را در اینجا می آورم:

«آش. (اِ) آنچه پزند از طعام. یا طعام رقیق آشامیدنی. مَرَق :

رزق تن پاک همه باطل و ناجیز شود
گر نیاید پدر تاش تکین بر دم آش. (ناصرخسرو). . . این آشها را
مدبران ملائکه از سرای بهشت دست به دست کرده اند و این آشها را می
فرستند و دو تن فرشته برهر خوان ایستاده اند و محافظت می کنند.
(کتاب المعارف) . . . »

لغت نامه درباره ی ملا چنین می نویسد:
ملا [مُلّ ° لا] (ص، اِ) مأخوذ از مولای تازی □، لقب استاد و
معلم خواه مرد باشد و یا زن. (ناظم الاطباء). این کلمه را صاحب
تاج العروس گمان می کند ایرانیان از مولی ساخته اند. در ترکیه
نیز آن را منلا گویند و شاید اصل هر دو مولی یا مولانا باشد. . .
(یادداشت ایضاً) . . . و

شیخ ابوالپشم مرد ملائی
داشت در کنج مدرسه جائی. بهائی (از یادداشت به خط مرحوم دهخدا).
ملا و فقیه و صوفی و دانشمند
این جمله شدی ولیک آدم نشدی؟ (از امثال و حکم ص ۱۷۳۱).

در همان لغت نامه دهخدا درباره ی علی، نوشته شده است: علی؛ بلند
مرتبه . . . علی. [عَ] (اِخ) ابن آیبک بن عبدا □ تقصادی
ناصری دمشقی. . . و نام کسان بسیاری در لغت نامه به دنبال هم
آمده است اما نام علی ابن ابی طالب، امام اول شیعیان در بین آنان
نبود و ناچار از دانش ناجیز خود در این باره سود جستم.
اما درباره ی آش یا سوپِ ملا علی که به نام انتخابات دارند به
خورد برخی از مردم می دهند. من پیش از این هم در نوشته هایم و یا
در گفته هایم این پرسش را، از آدم های قلم به دست، کرده ام؛ -
شما که معنای انتخابات را می دانید چرا به این مسخره بازی؛
انتخابات می گوید و مردم جهان را نسبت به آنچه در ایران می گذرد
به اشتباه وامی دارید؟ این کار خامنه ای را می توان مسخره بازی
نامید یا خیمه شب بازی انتخاباتی، انتصابات، انتخابات قلابی،
انتخابات دروغی، یا به زبان فرنگی؛ پسودوالکسیون
(Pseudoelection) و یا هرچیز دیگری از این دست، این خیمه شب بازی
عروسکی، هرچه هست انتخابات نیست. اطلاق انتخابات به چنین
افتضاحی؛ ترویج جهالت یا عین جهالت است.

این آش ملاعلی شبیه به آن سوپی است که آن شاگرد آشپز چینی به
همکارانش می داد. زمانی همکاری داشتم که وقتی در آمریکا دانشجو
بود، در یک رستوران ظرفشویی می کرد. او از یک خانواده ی مذهبی
بود و در آمریکا فقط غذاهای "حلال" می خورد و روشن است که از غذای

آن رستورانی که در آنجا کار می کرد، هم نمی خورد. او می گفت یک شاگرد آشپز در آنجا کار می کرد که اهل چین بود و همه او را مسخره می کردند و به او آزار می رساندند. گرچه راوی خودش آدم بی رگی بود و کمتر چیزی او را به عکس العمل وامی داشت با وجود این می گفت من به جای آن شاگرد آشپزچینی از این همه آزار و توهین به ستوه آمدم. یک بار به او گفتم آخر کاری بکن! اعتراضی بکن! نگذار این همه تو را آزار دهند! در پاسخ گفت مهم نیست. بگذار هرکار می خواهند بکنند. اگر آن ها بدانند من در برابر این آزارها چگونه انتقام می گیرم از زندگی خودشان بیزار خواهند شد. پرسیدم چگونه انتقام می گیری؟ گفت آن سوپی که این ها هر روز می خورند و خیلی هم به به و چه می کنند، در واقع سوپ نیست بلکه کثافت های پیشخوان آشپزخانه است که از چلانیدن دستمال های آشپزخانه فراهم شده است که من به کمک ادویه های خوش بو به خوردشان می دهم. گاهی هم که خیلی عصبانی هستم برای آن که آتش انتقامم را فرو بنشانم، در آن سوپ مقداری ادراک می کنم.

آن کسانی که چنان سوپی را می خوردند به هیچ روی نمی دانستند چه می خورند. البته راوی هم به شیوه ی مرضیه برخی از مؤمنین " تقيه " کرده بود و این راز را فاش نکرده بود. اما آشی که ملاعلی هر چهار سال یک بار به خورد خیلی ها می دهد جلوی چشم همه ساخته و پرورده می شود و فراورده های ناب آن را که خاتمی ها و رفسنجانی ها و احمدی نژادها و نمایندگان برگزیده ی رهبر در مجلس شورای اسلامی باشد، همه می بینند و می شناسند. شگفتا که این آش این روزها چه بازار گرمی دارد و چه تفسیرهای داغی که از هرسو بازار آن را گرم تر می کند!

استکهلم - خرداد ۱۳۹۲

انتخابات ایران، باعث دودستگی در میان خارج نشینان شده است

گفتگوی رادیو پژواک با مهرداد درویش پور و روزبه پارسی



شرکت در انتخابات یا تحریم آن، همواره دودستگی بزرگی در میان ایرانیان مقیم سوئد پدید آورده است. به همین مناسبت پژوهشگر مرکز ویژه ای داشت با شرکت دو صاحب‌نظر، روزبه پارسى پژوهشگر مرکز مطالعات سیاسى اتحادیه اروپا و دکتر مهرداد درویش پور، جامعه شناس و فعال سیاسى جمهوری خواه

روز جمعه هفته جارى، یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران برگزار میشود. در سوئد، ایرانیانى که ۱۸ سال بیشتر دارند و دارای تابعیت کشور ایران هستند، میتوانند در محل سفارت جمهوری اسلامى ایران واقع در جزیره لیدینگوى استکهلم، در این رای‌گیرى شرکت کنند. اما همین مسئله، یعنى شرکت در انتخابات یا تحریم آن، همواره دودستگی بزرگی در میان ایرانیان مقیم سوئد پدید آورده است. به همین مناسبت پژوهشگر مرکز مطالعات سیاسى اتحادیه اروپا صاحب‌نظر، روزبه پارسى پژوهشگر مرکز مطالعات سیاسى اتحادیه اروپا و دکتر مهرداد درویش پور، جامعه شناس و فعال سیاسى جمهوری خواه، تمامى این برنامه ویژه را از فایل صوتى زیر مى‌توانید بشنوید.

<http://sverigesradio.se/sida/spelaren.aspx>

لزوم بازخوانى تاریخ جنبش چپ ایران در متن تاریخ معاصر کشور و بازاندیشى پیرامون آن



اکبرسیف

اما چرا چنین شد و چرا کمونیست‌هاى ایران تا این حد و طى دوره‌اى بسیار طولانى تحت تاثیر مارکسیسم روسى و سپس دولتى شوروى قرار گرفتند؟ صداهاى مخالفین چنین روندی در جنبش کمونیستی ایران چرا رو به گسترش نهاد، و اصلا صاحبان این صداها به چه سرنوشتی دچار شدند؟

به نظرچنین می رسد که چپ دموکرات ایران برای تعیین بخشیدن به سیمای سیاسی خویش و تا دستیابی به جایگاهی واقعی وشایسته درجامعه ایران، کاری سترگ درپیش دارد. تاجایی که به کارنظری مربوط می شود، علاوه برکاردرزمینه مسائل ایدئولوژیک ونظری عام، می باید به کاردشوارتحقیقی در رابطه با ایران ، بمراتب بیشتر از آنچه که تاکنون جریان داشته است، پردازد.

اگرپذیرفته شود که یکی ازمهم ترین عوامل مؤثر دربروز سرگشتگی های کنونی چپ، همانا درپروژه های سیاسی وطرح های گذشته چپ برای نوسازی جامعه ایران وشکست آنها نهفته است، آنگاه برای دست یابی به پروژه سیاسی ای نو و واقع بینانه ، باید پروژه های قبلی وسرمشاء آنها راشناخت واشکالات آنها راموشکافانه بررسی نمود.

درهمین راستاست که بازخوانی تاریخ ایران وبویژه تاریخ معاصر دویست وسیمده ساله اخیر وتحولات آن، وهمراه با آن، بازخوانی تاریخ جنبش کمونیستی وچپ ایران، چرایی وجگونگی تحولات آن تا به امروز، وبازاندیشی پیرامون آنها ازاهمیت روزافزونی برخورداری گردد. دراین باره، برخی ازمسائلی که طی ده تاپانزده ساله گذشته ودرجریان فاصله گیری ازچپ کلاسیک یامارکسیت-لنینیستی، درارتباط باموضوع مورد بحث، مشغله ذهنی نگارنده این سطور بوده اند، به اختصار مطرح می شود.*

مارکسیسم، ایران وجنبش کمونیستی آن؟

ظهور اندیشه های کمونیستی درمیان ایرانیان ونشمارکسیسم درسطح ایران ۱۰۰-۱۲۰ سال پیش به چه ترتیبی صورت گرفت ودرتداوم خود چه ویژگی هایی پیدانمود؟ آن مارکسیسمی که پرچم فکری جنبش کمونیستی ایران را می ساخت، به طورواقعی وبدور ازادعاهای کلی، کدام مارکسیسمی بود؟

درپاسخ به این پرسش، شاید یادآوری اجمالی این نکته مفید باشد که پیدایش مارکسیسم دراروپا، نه به طوراتفاقی وازسرحادثه، بلکه تحت شرایط تاریخی واقتصادی-اجتماعی مشخص، درمرحله تاریخی معینی ازتکامل جامعه بشری، درنیمه قرن ۱۹ ودرپیشرفته ترین کشورهای صنعتی وسرمایه داری وقت، ازخلال مبارزه ایئولوژیکی سخت ودرپاسخ به الزامات عینی مشخصی بود که صورت گرفت. اگرمدرنیسم، که خود تحت شرایط تاریخی واقتصادی-اجتماعی معینی، درپی رفورماسیون، رنسانس وعصرروشنگری وبه پرچمداری بورژوازی انقلابی وقت بود که درروندی سخت وپیچیده پدیدار گشت، مارکسیسم اما، به بیانی، فرزند مدرنیسم

بود، ازدل آن و در جریان نقد آن و به قصد رساندن اندیشه بشری به سطحی متکامل تربود که پدیدارشد؛ به نقد رادیکال سرمایه داری و مناسبات آن اقدام نمود، با اثبات تاریخی بودن نظام سرمایه داری، ناگزیری پی ریزی مناسبات نوینی را به جای نظام کهنه و فرسوده سرمایه داری نتیجه گرفت و... چنین بود که مارکسیسم در اروپای پیشرفته هستی یافت، نشر پیدا کرد و در سطح جنبش های کارگری و انقلابی ریشه دواند.

در حالیکه نحوه آشنایی ایرانیان با مارکسیسم و چگونگی شکل گیری جنبش کمونیستی ایران، اساسا داستان دیگری دارد!

حقیقت این است که جنبش کمونیستی و چپ ایران، طی حیات خود از مراحل مختلفی عبور کرده است. اما اگر آگاهانه به این مراحل و تفاوت های میان آنها نپردازیم و پاره ای از استثناات را در نظر نگیریم، می توان نتیجه گیری کرد که:

اول اینکه آگاهی کمونیست های ایران به مارکسیسم، به میزان زیادی به طور مستقیم و از طریق مطالعه مستقیم آثار دست اول، یعنی نوشته های مارکس و انگلس و قبل از همه کاپیتال، نبوده است. این آشنایی بیشتر با واسطه و از طریق مطالب غالباً تفسیری و ساده شده تامین شده است. همین آگاهی نیز به دلایل مختلف و قبل از همه به دلیل سلطه سرکوب، انقطاع در ادامه کاری جنبش و انتقال تجارب، به میزان زیادی پراکنده، اتفاقی و نامنظم و بدون برنامه جریان یافته است. به عنوان مثال، نگاهی مختصر به وضعیت کادرهای با سابقه جنبش، آنان که از تیغ سرکوب رژیم های خودکامه شاه و شیخ جان سالم بدر برده اند و هم اینک زنده و فعالند، و اغلب در سطح مسئولین و رهبری سازمان ها و احزاب سیاسی مسئولیت داشته اند، و بررسی می میزان عمق و تسلط آنها بر مارکسیسم، روشنگر مسئله می باشد. به این ترتیب تکلیف سطوح دیگر فعالین جنبش، که اکثریت آنان همراه و همپای تحولات سال های ۵۶ و ۵۷ به جنبش چپ پیوستند از این لحاظ روشن می گردد، چرا که این نسل وضعیتی مناسب تر از نسل قبلی خود نداشتند.

دوم اینکه، واسطه دسترسی کمونیست های ایران به مارکسیسم، با توجه به همسایگی با روسیه تزاری و مراودات مختلف موجود بویژه در مناطق مرزی و مهاجرت ها، سوسیال دموکرات های روسی بودند. یعنی منبع تغذیه فکری آنها مارکسیسمی بود که توسط سوسیال دموکرات های روسیه و به تناسب خصوصیات این کشور، بمثابه عقب مانده ترین کشور اروپایی از لحاظ سطح رشد اقتصادی و صنعت و تکنولوژی، و از لحاظ سیاسی دارای رژیم استبدادی و عقب مانده که بدرستی دژ ارتجاع در اروپا لقب گرفته بود، رنگ روسی

گرفته بود. مارکسیسمی که ازسوی سوسیال دموکراسی روسیه، بخصوص بعد ازانشعاب منشویک ها وبلشویک ها، ازسوی بلشویسم درپاسخگویی به الزامات تحول انقلابی روسیه، که صنعت ضعیف وپرولتاریای قلیل العده آن درمحاصره اقتصادکشاورزی وتوده های وسیع روستائی ودهقانی قرار داشت وفقدان سنت های دموکراتیک وضعف شدید جامعه مدنی ازویژگی های عمده آن بود، فراهم شده بود.

سوم اینکه، باانقلاب اکتبر، مارکسیسم روسی، به تدریج ودرپروسه ای دردناک ویژگی دیگری که چه بسا بتوان آنرا مارکسیسم دولتی شده نامگذاری کرد، پیدانمود. ضرورت مطلق حفظ دولت جدید کم تجربه وهنوز شکل نگرفته، دولتی که دریک شرایط استثنائی، درجامعه عقب مانده صنعتی، پهناور وازهرلحاظ ناهمگون روسیه، بااقتصادویران باقی مانده ازجنگ، که به طورهمزمان ازطریق جنگ داخلی ومحاصره اقتصادی دول نیرومند سرمایه داری درمعرض تهدید قراردارد و...، همگی دست به دست هم دادند ودموکراسی ای که به هرحال تا قبل ازانقلاب اکتبر جائی درادبیات سیاسی مارکسیست های روسی داشت را به طورکامل به عقب راند. یعنی تمام آنچه که درگذشته بارها وبارها وعده انجامش توسط سوسیال دموکرات های روسی درصورت به قدرت رسیدن داده می شد، نظیرآزادی احزاب، اتحادیه های مستقل، مطبوعات، فراکسیون های حزبی، حق اعتصاب وتظاهرات، برگزاری انتخابات سراسری وفراخواندن مجلس مؤسسان و...، همگی به فراموشی سپرده شدند و طرفداران آن به اشکال مختلف، درپروسه ای بسیار دردناک وبعدها تحت عناوین ضدانقلاب وضدکمونیست ودشمن حزب وسوسیالیسم و... به شدت سرکوب وقلع وقمع گردیدند. به این ترتیب نه تنها دموکراسی، نه از نوع پرولتری ونه از نوع بورژائی آن، برقرارنگردید که جامعه مدنی تقریبا ناموجود درروسیه تزاری نیز، توسط دولت نوبنیاد بطورتام وتمام وبگونه ای بمراتب سیستماتیک تر وارگانیزه تر از قبل، ریشه کن گشت! و همه این اقدامات به نام کمونیسم وباسنگرگرفتن پشت اندیشه های مارکس وانگلس وباراه انداختن کارزار وسیع تبلیغاتی وانتشاراتی، که کمونیست های ایران هم از آن بی نصیب نماندند، صورت گرفت.

اما چرا چنین شد و چرا کمونیست های ایران تا این حد وطی دوره ای بسیار طولانی تحت تاثیر مارکسیسم روسی وسپس دولتی شوروی قرارگرفتند؟ صداهای مخالفین چنین روندی درجنبش کمونیستی ایران چاروبه گسترش نهاد، واصلاصاحبان این صداها به چه سرنوشتی دچار شدند؟

درپاسخ بدین مسئله قبل ازهرچیز عوامل مهمی نظیرهمجواری

کشور ما با روسیه، وجود مراودات و روابط تاریخی طولانی و تاثیر همسایه شمالی بر روند تحولات فکری و ذهنی جامعه روشنفکری ایران از یک سو و موقعیت خاص جنبش انقلابی روسیه در سال های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و سپس در فوریه و اکتبر ۱۹۱۷، محبوبیت فوق العاده دولت شوراهای، تسلط فرهنگ کمینترنی در مناسبات میان احزاب کمونیست، پندارگرایی نسبت به روند انقلاب جهانی و نزدیکی استقرار سوسیالیسم بر ویرانه های سرمایه داری در سراسر جهان و... بدرستی مورد اشاره قرار گرفته و می گیرند. در این باره تحقیقات زیادی صورت گرفته است. اما به این موارد می توان و می باید عوامل مهم دیگری، نظیر قلع و قمع کمونیست های ایرانی و کشتار مکرر آنها و نیز پرسشگری درباره میزان ریشه دواندن کمونیسم ایرانی در سطح و عمق جامعه و در میان مردم شهر و روستا را هم اضافه کرد؛ باید به چگونگی آغاز روند بیداری ایرانیان در قرن نوزدهم و فقدان زیر ساخت های اجتماعی - اقتصادی کشور و عقب ماندگی های مفرط موجود که بحق در مواردی «جامعه کلنگی» تعریف شده است، هم اندیشید و انعکاس آنها را در جنبش چپ ایران بررسی نمود.

در توضیح بیشتر باید گفت که تکرار مکرر خودکامگی و استبداد سیاسی خشن در کشور، پایه پای سرکوب همه آزادی ها و همه مخالفین سیاسی و عقیدتی، دمار از روزگار فعالین و محافل و تشکل های کمونیستی و چپ و روابط پیرامونی آنها در آورد و با کشتار بویژه فعالین و رهبران آن، مانعی جدی و حتی تعیین کننده در تامین ادامه کاری رهبری جنبش و انتقال تجارب، در زمینه شناسایی انحرافات و چاره جویی برای آنها به وجود آورده است. همین جا باید، در مقابله با تاریخ نگاری رسمی، به این مهم اشاره کرد که اگر سوی عمده این سرکوب را دستگاه های سرکوب دیکتاتورهای وطنی تشکیل می دادند سوی دیگر آن دستگاه مخوف سرکوب «دولت شوروی»، بویژه طی دوره ای که با سیطره آشکار و عریان استالینیسم رقم می خورد، بوده است؛ دستگاهی که با تکیه بر شبکه های ایرانی طرفدار خود، تا آنجا که توانست فریاد کلیه کمونیست های ایرانی ای که در مسیر اندیشه و فکر مستقل و تعمق پیرامون مشکلات جنبش کمونیستی ایران گام نهاده بودند و به تبع آن انتقاداتی به پراتیک گذشته و نقش و دخالت کمونیست های روسیه در امور ایران داشتند، را از طریق غل و زنجیر و تبعید و قتل خفه کرد! ** حاصل آنکه برای دوره ای طولانی فضای سکوت و فرمانبری، بورکراتیسم، فورمالیسم و چاپلوسی در بخش های وسیع، غالب گردید. بی دلیل نیست که به این جنبه مسئله و چگونگی و چرایی به قتل رسیدن نسلی از کادرهای مجرب جنبش کمونیستی ایران توسط دستگاه امنیتی به اصطلاح «کمونیست های» دولتی شوروی، توسط چپ ایران کم توجهی، و چه بسا بی توجهی شده و می

شود. شناخت دلایل این غفلت و به خصوص استمرار آن تا حال حاضر، خود بحث جداگانه ایست. ولی به نظرچنین می رسد که ابعاد این کشت و کشتار و لطماتی که از این طریق بر جنبش کمونیستی و به تبع آن به جنبش دموکراتیک ایران وارد آمده است هنوز برچپ ایران کاملاً روشن نگشته است. به همان ترتیب که مثلاً بازتاب وقوع انشعاب درسوسیال دموکراسی روس به صورت بلشویسم و منشویسم در میان مهاجرین ایرانی مقیم قفقاز، که بصورت وجود گرایشی نه چندان ضعیف در میان آنها به نفع منشویسم جلوه گر شد، و تاوان سنگینی که اینان در جریان تحولات بعدی پرداخت کردند، در تاریخ نویسی چپ ایران هنوز بازتاب لازم نیافته است.

پرسش جدی دیگر، همانطور که گفته شد، بررسی میزان اصالت، عمق و ریشه کمونیسم ایرانی از همان ابتدا است؛ بحث بر سرمیزان درآمیزی آن از همان ابتدا با جامعه ایران، درباره میزان درهم تنیدگی آن با بویژه زحمتکشان ایران اعم از جامعه شهری تا روستائی، با فرهنگ و سنت و حتی درک و فهم خرافات آنها، که کارآگاهگرانه در میان مردمان جزا از طریق شناخت این همه و کار توضیحی و روشنگرانه حول آنها میسر نیست، می باشد. مگر نه این است که جنبش کمونیستی، جنبشی اجتماعی هم است و نقطه عزیمت کمونیست های ایران هم نه ایده های صرف، بلکه جامعه مشخص ایران بوده است و به منظور هموار کردن راه پیشرفت این جامعه است که مراجعه به ایده ها، مقایسه پروژه های سیاسی مختلف ضرورت می یابد. به این ترتیب جریان مباحثات میان گرایشات سیاسی- نظری مختلف نه در خلاء بلکه روی زمین و پیش از هر چیز بر سر تحلیل مشخص از شرایط مشخص، به منظور تدوین پروژه سیاسی و تهیه راهبرد سیاسی است که انجام می گیرد. درچنین پروسه ایست که میدان عمل برای شکوفایی فکرو اندیشه مستقل و عمیق هموار می گردد، جنبش تشخیص می یابد و پایه های آن تقویت می گردد. و این از جمله عوامل مهمی است که در جنبش کمونیستی ایران به دلایل مختلف، از جمله به دلایل تاریخی، ضعیف عمل کرده است. اما چرا به دلایل تاریخی؟ برای روشن تر شدن موضوع، بد نیست قدری به عقب بازگشت، چگونگی بیداری ایرانیان و جریان آشنایی پیشروان فکری جامعه با اندیشه های جدید و مدرن را بطور اشاره وار، واکاوی کرد.

حقیقت این است که اولین تکان ها در خصوص بیداری ایرانیان و باز شدن چشم آنان به تحولات چشمگیر دنیای مدرن در اوائل قرن ۱۹، ناشی از الزامات و تحولات داخلی نبوده است. اولین تکان های جدی در جامعه بسته و پرت شده در غرقاب خرافات مذهبی و خودکامگی قبیله ای سلسله قاجار، تحت تاثیر عوامل خارجی و در پی دو شکست فاحش نظامی ایران

از روسیه، که انعقاد قرارداد های گلستان و ترکمنچای رادری داشت، و به همراه نفوذ مناسبات یک جانبه استعماری بود که صورت گرفت. ظهور مناسبات سرمایه داری در ایران نیز در اساس تحت تاثیر مناسبات با دنیای خارج و دریوند تنگاتنگ با بورژوازی غرب و سیاست های استعماری بود که جریان یافت و مهر و نشان خود را بر بورژوازی ایران و سیر پیشرفت بعدی آن زد. به این معنی که خصلت ملی بورژوازی ایران را تا حدود زیادی تضعیف و وجه کمپرادور آن را تقویت نمود. طبقه کارگر ایران و جنبش کمونیستی ایران در چنین روندهایی بود که نطفه اش بسته شد، متاثر از این عوامل روبه رشد نهاد و مهر و نشان خاص خود را پیدا نمود. در همین زمینه طرح چند نکته مهم ضروریست: اول اینکه کارگران ایران اقلیت بسیار ناچیزی از کل جامعه را تشکیل می دادند و اطلاق طبقه کارگر ایران، در مفهوم دقیق آن، در آن مقاطع و نیز تا مدت ها بعد، چه بسا نادرست بوده و می باشد. ضمن اینکه بخش های قدری آگاه آنان را در واقع کارگران مهاجر ایرانی در قفقاز و آسیای میانه تشکیل می دادند و تعمیم موقعیت ذهنی کارگران مهاجر به کارگران و زحمتکشان ایران، از بنیاد نادرست بوده است. دوم، ورود اندیشه های کمونیستی به ایران نیز بواسطه همین مهاجرین کارگر و غیر کارگر و از طریق تماس با سوسیال دموکرات های قفقاز و آسیای میانه بود که انجام گرفت. نگاهی به نحوه تشکیل نخستین محافل و سازمان های کمونیستی ایرانیان، ترکیب آنها، برنامه ها، کنگره ها و مصوبات آنها، عوامل مؤثر در به تصویب رساندن این مصوبات، همگی مؤید ضعف مفرط جنبش کمونیستی ایران بویژه در زمینه خصلت ملی و میزان ریشه دواندن در جامعه، بوده است. *** بدون تردید، مهاجرت و آشنائی ایرانیان با پیشرفت های همسایه شمالی، و انتقال این همه به ایران از هر لحاظ عقب مانده و گرفتار شده در چنگال خود کامگان ظل الهی قاجاریه و روحانیت شیعه شریک در قدرت، نقشی بسیار مثبت در تسریع روند بیداری ایرانیان داشته است. اما همانطور که قبلا گفته شد غفلت از نقش تعیین کننده استقلال در اندیشه و عمل، سبب کم توجهی و حتی گاهی بی توجهی به اهمیت و جایگاه اساسی تحلیل مشخص از شرایط مشخص گشت؛ کار فکری و تحقیقی طاقت فرسا به منظور شناخت جامعه ایران، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و سنت آن و راه بردن به تاریخ کشور و درک دلایل و چگونگی عقب ماندگی مفرط جامعه جای لازم را فعالیت های ذهنی چپ ایران نیافت و آنجا هایی هم که جرقه زد زیر فشارهای سنگین دستگاه سرکوب و اختناق کمینترنی و متحدین داخلی آن در نطفه خفه شد. این ها هستند بخشی از آن جنبه هایی که متاسفانه جای لازم را در فعالیت های کمونیست های ایران، طی دوره هائی، آنچنان که باید و آنچنان که تحولات جامعه اقتضا می کرد، نداشته اند و به نظر می رسد که هنوز هم مورد توجه لازم قرار

نگرفته و جایی درخور در ادبیات سیاسی چپ ایران پیدانکرده اند.

علاوه بر اینها، موارد دیگری در بازخوانی تاریخ چپ ایران وجود دارند که هریک می توانند مورد تعمق فعالین جنبش چپ و موضوع پژوهش قرار گیرند. به عنوان مثال، بررسی نحوه برخورد تقدس مآبانه و مذهبی گونه بخش وسیعی از کمونیست های ایران با مارکس و مارکسیسم؛ یعنی چه شد و چرا به یکباره و طی دوره ای طولانی جریاناتی که با علم و کار علمی آشنا بودند به درستی از تجربه و آزمون و خطا سخن می گفتند با مارکس و انگلس بمثابة پیامبرانی معصوم و خطاناپذیر، که احکام آنها گویا چون احکام الهی شک پذیر نیستند و تردید پیرامون آنها مجاز نیست و تخطی از آنها اساساً محکوم است، برخورد نمودند. واقعاً چه شد و چرا، بخش وسیعی از چپ در ایران و کشورهای دیگر، از درک متد مارکس و اتخاذ آن در برخورد با خود مارکس و مارکسیسم غفلت نمودند و با آن به گونه ای مذهبی گونه برخورد کردند.

موارد فوق، همانطور که گفته شد تنها تاملات و پرسش هایی هستند در برخورد با گذشته و در توضیح ضرورت بازخوانی تاریخ جنبش چپ ایران، در متن بازخوانی تاریخ معاصر ایران، و بازاندیشی پیرامون آن. گسترش تحقیقات و پژوهش های موجود پیرامون جنبش چپ ایران، فراز و فرودها، و مراحل مختلف حیات آن، کاریست سترگ که می بایست توسط پژوهشگران صاحب نظر پی گرفته شود.

۹ ژوئن ۲۰۱۳ برابر با ۱۹ خرداد ۱۳۹۲

* مقاله فوق در واقع برگرفته از متنی است که به تاریخ فوریه ۲۰۰۲، در جریان مباحث میان تعدادی از فعالین قدیمی چپ که در یک محفل بحث و گفت وگو در پاریس گردآمده بودیم، توسط نگارنده تهیه شده بود که بدین صورت برای انتشار بیرونی بازنویسی شده است.

** بررسی لطافات سنگینی که جنبش کمونیستی و چپ ایران از طریق حذف و کشتار اعضا و کادرهای خویش، تحمل کرده است خود بحث جداگانه ایست و به نظر چنین می رسد که نکات کورزادی، به ویژه آنجا که به نقش دستگاه مخوف استالینی و سازمان ک گ ب و عوامل داخلی آن برمی گردد، در آن کماکان وجود دارد. تکمیل تحقیقات انجام گرفته در این زمینه کاری است که هنوز در مقابل پژوهشگران قرار دارد.

*** به عنوان مثال، نخستین کنگره فرقه عدالت که در خرداد ۱۲۹۹ در انزلی تشکیل شد در جریان بحث پیرامون دوتر که از سوی سلطان زاده و حیدرخان داده شده بود، سندی را بر مبنای تز سلطانزاده به تصویب رساند. «این سند با اعتقاد به فراهم بودن انقلاب سوسیالیستی، خواستار تقسیم دوباره اراضی، برپایی اتحادیه های کارگری مبارز، و براندازی مسلحانه بورژوازی و حامیان روحانی آن و همین طور سلطنت، اشراف فئودال و امپریالیستهای انگلیسی بود. تزدوم، که تدوین کننده اش حیدرخان ... بود، متقابلاً اعلام می کرد که ایران نه به سوی انقلاب سوسیالیستی بلکه به سوی انقلابی ملی در حرکت است...»

که اقتصاد همچنان ماقبل سرمایه داری است، دولت همچنان زیر سلطه فئودالهاست، پرولتاریا بیشتر لمپن است تا صنعتی، دهقانان اسیر خرافات مذهبی اند، انبوه عشایر هنوز تمایل دارند در راه خانهای مرتجع خود بجنگند و...». بدین ترتیب «پس از بحث فراوان، کنگره تزارادیکال سلطان زاده را پذیرفت و یک برنامه حداکثر تصویب کرد و...». اما در شهریور ۱۲۹۹ در کنفرانس خلق های شرق که در باکو انعقاد یافت «در این کنفرانس، بین الملل کمونیستی نظرات فراچپ سلطان زاده را رد کرد و تصمیمات معتدل تری مشابه آنچه حیدرخان ارائه داده بود، اتخاذ نمود. یک ماه بعد، اجلاس عمومی فرقه کمونیست ایران حیدر خان را به جای سلطان زاده برگزید و...». ایران بین دو انقلاب، پرواند آراها میان، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری، محسن مدیرشانه چی، ص ۱۰۴ و ۱۰۵

پایان تاریخ

Klaus Peter Kisker

Sozialismus.de

برگردان ناهید جعفریور

برای بستن شکاف در حال گسترش بین عقلانیت خصوصی و عقلانیت اجتماعی و یا حداقل تخفیف قدم بقدم این شکاف، یک چارچوب قانونی ضروریست که توسط آن شرکت ها موظف می شوند بر بستر محاسبه هزینه ها و منافع جامعه حرکت نمایند.

از سلسله بحث های جی های آلمان

በመጀመሪያ ሰዓት በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም :በሰላም በሰላም
 .በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም
 በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም :በሰላም በሰላም
 በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም
 .በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም በሰላም

ناراحتی عمیق بخش عظیم و گسترده ای از مردم از تحولات اجتماعی فعلی، هنوز نتوانسته است به آکسیونهای سیاسی در جهت غلبه بر سیستم سرمایه داری بیانجامد. زیرا که حاکمان و قدرتمندان با وجود تمامی شکست ها اما موفق شده اند سرمایه داری را بی ضرر و زیبا جلوه دهند - از همه مهمتر اینکه سرمایه داری را بعنوان تنها بدیل ارائه دهند.

از منظر نظریه غالب، ایدئولوژی نئولیبرالی به بهترین شکل مشکل سیستم تنظیم مناسبات اجتماعی را از پایه حل نموده است. برای این نظریه سقوط سیستمی که با فروپاشی بلوک شرق انجام پذیرفت، پیروزی برای لیبرالیسم بود و همانطور که فرانسیس فوکویاما ادعا کرده است، پایان بی جایگزین تاریخ را به تصویر درآورد. ۱ بدین ترتیب آگاهانه یا ناخودآگاه شکست سرمایه داری از اساس رد و منتفی خوانده شد و برای اینکه راه هائی برای تغییر و تحول باز نمایند، ضروری دانسته شد:

• اولاً توهم یک سرمایه داری بشردوستانه را تبلیغ کنند،

• دوما ایدئولوژی هائی را که توجه انسانها را به سوی بدیل ها جلب می کند از بین ببرند.

در باره اولین نکته: منظور یک سرمایه داری بطور طولانی مدت بشردوستانه و با ثبات و زیست محیطی است که از سوئی عمر سرمایه داری را تضمین نماید و از سوی دیگر یک نوع جهل را در مقابل منطق این سیستم پیرورانند. متأسفانه این دو ضرورت در برنامه پایه ای حزب سوسیال دمکرات، اتحادیه کارگری "د گ ب" و همچنین در برنامه حزب چپ هم وجود دارد. آنچیزی که در برنامه حزب چپ آمده است نه ارزیابی و تجزیه و تحلیل درست از شرایط کنونی است و نه ارزیابی و تجزیه و تحلیل درست از سیستم سرمایه داریست. در برنامه حزب آمده است: "سرمایه داری به حالت نرمال خویش بازمی گردد".

و در بخش چرخش نئولیبرالی هم هیچ معلوم نمی شود که چرا این چرخش به وجود آمد و مفهوم این چرخش چیست. گفته می شود که " این چرخش به این هدف کمک می کند تا درجه سود به بالا سعود کند". در حالیکه این جمله نادرست است و باید گفته می شد: که با توجه به سقوط غمناک درجه سود این چرخش تلاشی بود که از سقوط درجه سود جلوگیری شود. مسئله ای که از طریق تعدیل ها و تقسیم از پائین به بالا ممکن گشت. کل این بخش در برنامه حزب چپ تنها توضیحات است تا تجزیه و تحلیل!

خیال و توهم یک سرمایه داری بشردوستانه از طریق یک واقعیت غیر قابل انکار تغذیه می شود: این واقعیت که جنبش کارگری در ۲۰۰ سال گذشته تاریخ سرمایه داری در مبارزات سخت و غالباً پر هزینه خود موفق گردیده است وضعیت مزدبگیران در کشورهای صنعتی را به روشنی بهبود بخشد.

اگر ما تاریخ مبارزه طبقاتی در قرن ۱۹ و ۲۰ را دقیق مشاهده کنیم، متوجه خواهیم شد که موفقیت‌ها تنها در زمان رونق اقتصادی بدست آورده شده‌اند. بسیاری از دستاوردهای جنبش کارگری نه فقط از اوایل سال‌های ۸۰ بلکه در زمان‌های بحران مجدداً از آنها باز پستانده شد.

هر کسی که همچنان روی یک دوره جدید رفاه حساب می‌کند به این مسئله بی‌توجه است که سرمایه‌داری از پایان سال‌های ۷۰ در یک بحران عمیق بسر می‌برد. این مسئله تا کنون در هیچ کدام از برنامه‌های پایه‌ای احزاب مورد توجه قرار نگرفته است.

غالب سیاستمداران، اعضای اتحادیه‌های کارگری و همچنین دانشمندان در این مسئله همنظرند که یک شکست ساختاری پدید آمده است اما دلیل واقعی این شکست ساختاری توضیح داده نمی‌شود. حتی پتر بوفینگر اقتصاددان که یکی از پنج اقتصاددان آگاه است در کتاب جدیدش از یک زلزله وحشتناک که مجموعه اقتصاد جهان را زیر و رو کرده است صحبت می‌کند اما به ریشه‌ها و دلایل آن اشاره نمی‌کند.

انباشت ساختاری

مشخصه توسعه دراز مدت اقتصاد در مهمترین کشورهای متروپل سرمایه‌داری بعد از جنگ جهانی دوم، رشد اقتصادی قدرتمند با کاهش نرخ متوسط چرخه محصول ملی بوده است.

بنابراین کاهش نرخ رشد چیز جدیدی نیست. اما در مقایسه فازهای رفاه قبل از جنگ جهانی اول و بعد از جنگ جهانی دوم، از سال ۱۹۷۵ می‌بینیم که بیکاری در شکوفائی هم از بین نمی‌رود (۲) و فقر همچنین در کشورهای ثروتمند هم در حال رشد است. ظرفیت مازاد با وجود ورشکستگی‌های گسترده همچنان در این چرخه پا برجا مانده است و رقابت غارتگرانه همچنان ادامه داشته است. نوسانات اقتصادی بی‌سابقه موجود در تمامی کشورهای بسیار صنعتی سرمایه‌داری که باعث کاهش نرخ سود گشته است، علارغم نارضایتی این صنایع اما مشکل‌زا نبوده و با وجود کاهش نرخ سود، سودآوری در مجموع به بهترین شکل بسود سیستم سرمایه‌داری انجام پذیرفته است.

آنچه جدید است این است که از اواسط سال‌های ۷۰ درجه انباشت دراز مدت یعنی سرمایه اضافی حقیقی جمع شده جدید – با در نظر گرفتن کل جامعه – دیگر کافی نیست تا بتواند کاهش نرخ سود را جبران نماید. در نتیجه پیامدش این است که: از آن زمان به بعد تمایل به کاهش با

توجه به تفاوت مشخص بین مناطق، بخش ها و شرکت هادر روند دراز مدت بالا رفته و نه تنها نرخ سود بلکه مجموعه سود اجتماعی کاهش یافته است. بنا براین با توجه به این مسئله به عنوان یک توسعه بلند مدت ساختاری تعیین شده، سیستم سرمایه داری وارد مرحله جدیدی از توسعه گشته است.

تشدید بحران

انباشت ساختاری توسعه ای طولانی مدت و قابل پیش بینی است که بر خلاف انباشت ادواری از طریق سیگنال های کاذب به بازار راه نیافته است و مانند کاهش ادواری به اجبار پذیرفته نشده است و عدم تناسب را از بین نمی برد بلکه بقای نظام سرمایه داری را بخطر می اندازد.

ظرفیت انباشت مداوم و کاهش سود ناخالص در واقع سیگنال انباشت اضافی را می دهند و نیاز به اقدامات استراتژیک از سوی سرمایه را طلب می کنند. این چنین می توان کاهش قابل ملاحظه نرخ سرمایه گذاری را توضیح داد. در این حالت شرکت ها تلاش می کنند سرمایه گذاری های خویش را به سرمایه گذاری های عقلانی که هزینه شرکت و هزینه سرمایه گذاری را کاهش می دهد محدود سازند و بجای اینکه سود خویش را صرف سازندگی و راه اندازی شرکت های موجودشان نمایند ترجیح می دهند شرکت های آماده و کم هزینه را خریداری نمایند. بنابراین بسیاری از شرکت ها توانستند با این اقدامات اقتصادی عقلانی و منطقی سرمایه گذاری سود شرکت های خویش را ثبات بخشند اما با این وجود از دید دراز مدت تجمع انباشت ساختاری تشدید خواهد گردید. محدودیت متوسط ادواری انباشت سرمایه حقیقی، کاهش سرمایه گذاری برای توسعه و اقدامات ویرانگر برای تمرکز ظرفیت های جدید تولید همه و همه بطور کوتاه مدت می توانند سقوط درجه سود را متوقف سازند اما همزمان باعث کاهش بیشتر در نرخ متوسط چرخه انباشت خواهند شد بطوری که به نقطه بحرانی خواهند رسید که در آن نرخ انباشت دیگر نرخ سود را جبران نخواهد کرد و در این زمان است که میزان تجمع سریع تر خواهد شد.

با محدودیت انباشت سرمایه حقیقی - به وضوح این کاهش درجه سرمایه گذاری قابل رویت است - و افزایش سهم سرمایه گذاری در انطباق با اصول عقلانی، چرخه رشد متوسط در بهره وری نیروی کار فرای رشد تولید ناخالص ملی قرار می گیرد. بنا براین یک چنین وضعیتی باید به اخراج دوره ای کارگران منجر شود. کاهش اشتغال بصورت دراز مدت

به مفهوم کاهش قدرت خرید به صورت دراز مدت است و در نتیجه انقباض در تولیدات مصرفی است. در این صورت نه تنها قدرت خرید کالاهای سرمایه گذاری کاهش می یابد بلکه قدرت خرید کالا های مصرفی هم کاهش می یابد. اخراج هر چه بیشتر کارگران از شرکت ها و کاهش مالیات های مربوط به شرکت ها و انهدام خدمات اجتماعی باعث یک تقسیم اجتماعی وحشتناک نابرابر درآمد و ثروت از پائین به بالا خواهد شد. اگر این انباشت و تجمع ناشی از نارسائی عرضه و تقاضا وعدم قدرت خرید از طریق فعالیت های دولت و یا افزایش تقاضا از خارج از کشور (صادرات) جبران نشود، منجر به پائین آمدن بیشتر قدرت خرید کالا های سرمایه گذاری گشته و این دور باطل توسعه هر چه بیشتر با تخریب مشاغل روبرو شده و شاغلین هر چه بیشتر از کار اخراج خواهند گشت.

در سال های اخیر با افزایش پول و سرمایه و بهره و درآمد حاصل از گمانی زنی ها و بورس بازی ها، کاهش درآمد و یا زیان در تولید و هزینه توسعه نیروهای مولده اجتماعی بارها جبران گردیده است. اینکه تا چه حد این مانورهای گریز از مشکل اثر داشته یا می توانند اثر گذار باشند را می توان در بحران سال ۲۰۰۸ یا بحران فعلی قبرس ملاحظه نمود.

به خصوص در شرایط کنونی برای ثبات دادن به درجه سود، باز توزیع درآمد ملی آنهم به هزینه شاغلین از مانور های موفق سرمایه داری بوده است. برچیدن دولت رفاه بعنوان عکس العمل در برابر انباشت ساختاری از اواسط سال های ۸۰ باعث کاهش درجه سود گشت که نتیجه اش افزایش نابرابری های اجتماعی، رشد بیحد فقر، افزایش تشنجات اجتماعی و بهتر بگویم انهدام جامعه مدنی گشت.

توسعه بازار کار بخوبی نشان می دهد که سیستم سرمایه داری در محدودیت های تاریخی اش فرو رفته است. البته این به آن مفهوم نیست که عمرشان دیگر به پایان رسیده باشد و ما بزودی روی فروپاشیشان محاسبه کنیم. زیرا ثبات درجه سود در نتیجه توزیع مجدد از اواسط سال های ۸۰ نشان دهنده قدرت بقای این سیستم است. اما این واضح است که استراتژی های سرمایه داری توسعه نیروهای مولده اجتماعی را مهار یا بهتر بگوئیم منحرف می کنند. بار ها و بارها تبلیغ بهره وری، کارآئی و عقلانیت بازار های سرمایه داری را نمی توان به لحاظ اقتصادی انکار نمود. با این حال همواره تقسیم برابر اجتماعی کمتر شده است و بقول جمله معروف هنری فورد " هر آنچه برای فورد خوب است، برای آمریکا هم خوب است"، اینجا موضوع بر سر منافع سرمایه

داری و منافع جامعه است.

عملا عقلانیت اقتصادی و بیکاری پیامد آن باعث می شود تا منابع انسانی و طبیعی از بین بروند. این اصلا قابل انکار نیست که در آلمان درست بمانند تمامی جهان کارهای بسیاری برای انجام دادن وجود دارد. کینز در سال ۱۹۳۳ تاکید نمود که: "اگر امروز من قدرت داشتم قطعا شهرهای بزرگمان را با تمامی دستاوردهای هنر و تمدنش به بالا ترین کمال می رساندم تا شهروندان تک تک به آن دسترسی داشته باشند. من باور دارم پولی که خرج می شد را می توانستیم پرداخت کنیم. من ایمان دارم که پولی که خرج می شد بهتر بدرد مردم می خورد تا کمک هزینه بیکاری. (۳)

از بین بردن تمامی آن چیزی هائی که به محیط زیست زیان می رسانند، بکار بردن انرژیهای بدون زیان و پاک - حمل و نقل - سیستم تصویه زباله سازگار با محیط زیست، پاکسازی و بازسازی شهرها، ایجاد مسکن و زیر ساخت های اجتماعی تنها چند نمونه از کارهائی فوری هستند که نیاز به کار فراوان دارند و نیروی کار بیشمار. انجام این وظایف می تواند استاندارد زندگی اکثریت مردم را بهبود بخشد. پذیرفتن این مسئله که به اندازه کافی کار برای همه کسانی که قابلیت کار دارند و می خواهند کار کنند وجود ندارد به این مفهوم است که سیستم توزیع فعلی و وضعیت کنونی را پذیرفته ایم.

مسئله دومی که باید در باره اش بحث کنیم این است که: هنوز یک تئوری عملی کارآمد برای یک جامعه آگاهانه طراحی شده انسانی وجود ندارد. این تئوری عملی کارآمد می تواند در یک بحث گسترده بر اساس آگاهی از نیاز برای تغییر شکل بگیرد. چنین آگاهی از طریق بحث و تبادل نظر گسترده و واقعبینانه در باره برنامه سیاسی فرآیند دگرگونی و تحول کسب می شود. (۴) من در اینجا مشخصا در باره فرایند دگرگونی و تحول صحبت می کنم. نه انقلاب. زیرا که پرش خشونت بار به سیستم دیگر بدلائل انسانی مطلوب نیست. برای این منظور در ابتدا باید آوار ایدئولوژی هائی را که راه نگاه به آلترناتیو ها را مسدود می سازند، کنار بزنیم. طرفداران این آوار ایدئولوژی ادعا های زیر را دارند:

- ادعای برابر دانستن سرمایه داری با اقتصاد بازار
- این ادعا که آلترناتیوی دیگر وجود ندارد
- این ادعا که سوسیالیسم به مفهوم برنامه ریزی و مدیریت مرکزی است که قیومیت مردم را بعهده دارد و ناکارآمد است.

• در نهایت این تر که بازار و برنامه (دولت) دو جزء متضاد و آشتی ناپذیرند.
خوب حالا من مشکل را از بازار آغاز می کنم: (۵)

بازارها در بسیاری از جوامع پیش تر از سرمایه داری وجود داشته اند. بازار همچنین در بلوک شرق هم وجود داشت. در سرمایه داری ماهیت بازار عاملی تعیین کننده برای کل جامعه می شود و برای جامعه تصمیم می گیرد. (۶) اما همچنین بازار و یا کنترل پولی تحت نظام سرمایه داری نه طرح نظری دارد و نه طرح عملی و نه دولت آزاد. بازار و قرار دادن پول نزد دولت عنصر تشکیل دهنده و پیش شرط دولت است. بدون تضمین دولت محصولات را نمی شود بعنوان کالا رد و بدل نمود و بدون برنامه ریزی (ضمنی) دولت، کالاهای بازار آماده برای ارائه به جامعه نمی شوند. در واقع بازار بدون دولت قادر نیست ترخیص کالا هایش را به انجام رساند.

در اینجا تلاش می کنیم نمائی کلی از مشکل دولت و بازار را در بخش برنامه ریزی بررسی کنیم. همینطور در اینجا هم نتیجه می گیریم که همواره در بعد مشخصی نظم و مقررات اجتماعی وجود داشته است یعنی در تمامی سیستم ها این نظم و مقررات وجود داشته است و خواهد داشت. این مقررات اجتماعی در سیستم سرمایه داری بطور ضمنی و از همه مهمتر بشدت ناهماهنگ در تک تک اهدافش برقرار شده است. نکته مهم در برنامه ریزی های تا کنونی این است که این برنامه ریزی ها هیچگاه اجتماعی نشده اند به این مفهوم که در طراحی و در فرایند آن هیچگاه مردم مشارکت و نقش فعال نداشته اند. (۷)

بدون شک میان کنترل سود و یک برنامه ریزی دمکراتیک همواره تنش وجود خواهد داشت. بنابراین موضوع بر سر این نیست که یک سیستم دوگانه کنترل - فرایند های اجتماعی و مکانیسم بازار - ساخته شود. بلکه هدف ملاحظات جدید باید این باشد که بازار را قویتر از آنچه تا کنون در سیستم سرمایه داری بوده، بعنوان یک مکانیسم تخصیص در یک سیستم تصمیم گیری اجتماعی بگنجاند. به این معنی که دیگر بازار را بعنوان یک ایدئولوژی یا قدرت کور نگاه نکنند. بلکه آنرا بعنوان ابزاری کلیدی در خدمت تصمیم گیری های اجتماعی متناسب با اهداف جهانی از پیش تعیین شده که زیر پوشش کنترل اجتماعی قرار دارد، مورد توجه قرار دهد.

با توجه به تجارب منفی در کشورهای به اصطلاح سوسیالیست (بلوک شرق) نتیجه گرفته می شود که اهداف اجتماعی و اهداف قابل تحقق

جهانی در یک فرایند اطلاعاتی بر اساس مشارکت اجتماعی پیاده می شوند. یک چنین فرایند اطلاعاتی باید در کارخانه جات انجام پذیرد. باید از کانال بخش های صنعتی و شوراهای اقتصادی و اجتماعی و در شورای اقتصادی و اجتماعی اقتصاد کلان بگذرد. کانال هایی که باید با سازمان های جهانی خاص همکاری نمایند. تنها بر بستر یک چنین اطلاعاتی جامعه می تواند تصمیم گیری کند که ذخایر موجودش را در کجا بکار بگیرد و چگونه بسیج کند و به چه مقدار تولید کند و تحت چه شرایطی بفروش برساند.

گام اساسی در این راه که بازار را بعنوان ابزاری در فرایند تصمیم گیری های اجتماعی ادغام نمائیم این است که سود را از نو به مفهوم مقوله ای در خدمت منافع جامعه تعریف کنیم نه آنکه آنرا از بین ببریم.

سود شرکت ها و یا زیان شرکت ها علامت گرایشی ذاتی نیستند. بیشماري از قوانینی که توسط انسانها وضع شده اند، آنچه را که باید به عنوان هزینه در بخش خصوصی در نظر گرفته شوند و آنچه را که می تواند به عنوان هزینه های خارجی به جامعه تحمیل شوند را تنظیم می کنند.

برای بستن شکاف در حال گسترش بین عقلانیت خصوصی و عقلانیت اجتماعی و یا حداقل تخفیف قدم بقدم این شکاف، یک چارچوب قانونی ضروریست که توسط آن شرکت ها موظف می شوند بر بستر محاسبه هزینه ها و منافع جامعه حرکت نمایند. (۸)

یک مدل مالیات یارانه که تفاوت میان هزینه های خصوصی و هزینه های اجتماعی را در نظر می گیرد و بخش خصوصی سود آور و همچنین تولیدات سنگین را که برای جامعه هزینه فراوان دارد را بشدت مشمول مالیات بالا می نماید و برعکس بخش های خصوصی بدون سود را که محصولات مفید برای جامعه تولید می کنند را از یارانه برخوردار می کند، راه حلی است تا توسط آن انطباق تولید نسبت به نیازهای اجتماعی انجام پذیرد. (۹)

ادعا می کنند که دولت با توجه به جهانی شدن سرمایه دیگر قادر به پیاده کردن سیاست های پولی و مالی، اهداف اجتماعی و زیست محیطی نیست و به این منظور هم نمی تواند خواسته ها و نیاز های مردم را برآورده کند. این ادعا کاملا نادرست و غیر واقعی است. منطق سرمایه داری یک قانون طبیعی نیست

این درست است که درجه بالائی از ادغام بین المللی اقتصاد محدودیت

های خاص در برابر سیاست اقتصادی ملی قرار می دهد اما این هم نیز درست است که دولت ها خود از طریق صرف نظر نمودن از هر گونه کنترل جابجائی سرمایه که هنوز هم تا سال های ۸۰ وجود داشت و همچنین عدم کنترل و آزاد گذاشتن معاملات سوداگرایانه مالی بین المللی، دست های خود را بسته اند.

این شگفت انگیز است که چرا این مسئله در برنامه حزب چپ و اتحادیه های کارگری مورد بحث و گفتگو و تاکید قرار نمی گیرد. جامعه از این حق برخوردار است که خواهان کنترل جابجائی ارزش اضافی باشد که در نتیجه زحمت و کار و تلاش مزد بگیران جامعه حاصل شده است. تحرک بین المللی کارآمد، کنترل جابجائی سرمایه در رابطه با طراحی مجدد سیستم پولی بین المللی نه تنها به کاهش خطرات ناشی از بحران مالی جهانی یاری خواهد رساند بلکه به دولت قدرت مانور را پس خواهد داد تا - البته با فشار مناسب از سوی مزد بگیران - سیاست را به نفع جامعه برنامه ریزی نماید.

با توجه به بحران سیستم موجود، تغییرات اساسی برای مجازات و نابودی نوع بشر در دستور کار قرار دارد. توسعه کنونی و همچنین مناسبات سیاسی حال حاضر نباید دلیلی برای ناامیدی و کناره گیری شوند بلکه اینها چالش هایی هستند که ما را برای جستجوی آلترناتیو های قابل تحقق بفکر می اندازند.

ÂÂ ÂÂ

ماخذ ها:

Francis Fukuyama, The end of history?, in: The Natural Interest, Nr. ۱۶ (۱۹۸۹) S. ۳ff. [۱]

[۲] Vor dem Ersten Weltkrieg schwankten die Arbeitslosenquoten, soweit sie statistisch erfassbar sind, zwischen rd. ۷% in der Rezession und unter ۱% in den Boomphasen. Vgl. Knut Borchardt, Wandlungen des Konjunkturphänomens in den letzten hundert Jahre, in: Werner Abellhauser/Dietmar Petzina, Deutsche Wirtschaftsgeschichte, Königstein/Ts. ۱۹۸۱, S. ۳۲f.

[۳] J.M. Keynes, Nationale Selbstgenügsamkeit, in: H. Mattfeldt, Keynes - kommentierte Werkauswahl, Hamburg ۱۹۸۵, S. ۱۵۹.

[۴] Ich beschränke mich hier bewusst auf einige im engeren Sinn ökonomische Fragen und klammere die Probleme der politischen Durchsetzung durch die Formierung neuer hegemonialer Kräfte aus.

[۵] Es ist bemerkenswert, dass es kaum allgemeine - d.h. von den spezifischen Problemen der osteuropäischen Ländern abstrahierende - theoretische Arbeiten zum Verhältnis von Markt und Plan gibt. Dieses Thema war und ist in der bürgerlichen Theorie ein Tabu. Aber auch die sozialistische Linke hat den

Fehler gemacht, den Markt mit einer spezifischen Produktionsweise zu identifizieren, anstatt ihn zutreffend als Moment der Zirkulationssphäre zu untersuchen.

[१] Dabei ist zu beachten, dass es in der Realität nie einen von staatlicher Planung freien Kapitalismus gegeben hat, und dass in allen Notzeiten – wie z.B. während der beiden Weltkriege – der Markt immer weitgehend suspendiert wurde.

[V] Ausnahmen gibt es auf kommunaler Ebene.

[A] Eine Vergesellschaftung von Unternehmen sollte dann und soweit möglich sein, wie privates Kapital nicht bereit ist, unter den dann gegebenen Umständen das verbleibende Risiko der Produktion zu tragen. Die Übertragung der Eigentumstitel auf die Belegschaft garantiert alleine nicht die Rückbindung der Gewinne an die gesellschaftliche Arbeit. Ohne den gesetzlichen Rahmen kann sich eine Belegschaft genau so individualistisch verhalten wie ein Unternehmer.

[9] Vgl. Klaus Peter Kisker, Plädoyer für eine gesellschaftliche Profitorientierung, in: Utopie kreativ 198 (2007), S. 330-343